

پنج گانه‌ای که باید دید

خودآموز در دل ماندگی

شما یادتان نمی‌آید، باور بفرمایید که راست می‌گویم. نه این که بخوام بگویم آرزایم چیزی دارید ها. نه! احتمالاً سن تان قد نمی‌دهد. راستش را بخواهید سن خود بنده هم برای بعضی از موارد یادداشتی که قرار است بخوانید قد نداد. چه کار کرده‌ام؟ خب یکی از مهارت‌های زندگی، مهارت جست‌وجو کردن است و من هم آدم ماهری هستم و از مهارت‌هایم استفاده کردم. پس پیشنهاد می‌کنم لیست نوجوان‌های فراموش‌نشده‌ی، به انتخاب کوله‌پشتی را بگذارید توی کوله‌پشتی‌های تان، بند کفش‌های تان را محکم ببندید و سوار ماشینی شوید که موتورش، از نوع موتورهای جست‌وجوگر است. اگر گیرتان آمد قصه‌های شان را هم به تماشا بنشینید و ببینید چه می‌شود که کسی خودش را در دل‌ها جا می‌کند، در یادها می‌ماند و از جایش هم تکان نمی‌خورد.

۲



باشو، غریبه‌ای کوچک، ساخته‌ی بهرام بیضایی، برمی‌گردد به سال شصت و چهار و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. باشو پسر بچه‌ی بی‌پناهی‌ست که به دنبال بمباران هوایی و کشته شدن خانواده‌اش، به درون کامیونی می‌پرد و از جنوب و جنگ فرار می‌کند. وقتی به خودش می‌آید و چادر کامیون را کنار می‌زند، خود را در شمال می‌بیند. خود را به مزرعه‌ی "نابی" می‌رساند و همه‌ی سعی‌اش را می‌کند تا بتواند پسرش باشد. خب از خدا که پنهان نیست، از شما چه پنهان که باشو، عدنان عفرایان، همان پسر بچه‌ی ده ساله‌ی روزهای دور، امروز سی و نه ساله است و در اهواز برای گذران زندگی سیگار می‌فروشد. او می‌گوید: «من هم مثل خیلی از نوجوانانی که برای اولین بار در سینما حضور پیدا کردند و شاهکاری را خلق کردند و بعد رها و تنها شدند، برای مدتی افسرده و گیج شده بودم.»

۱



۳

دنیای شیرین دریا. ساخته‌ی بهروز بقایی در سال هفتاد و هشت. دریا، پوپک گلدره، دخترکی‌ست که ما را با دفتر خاطراتش و نوشته‌های آن همراه می‌کند. با قصه‌ی غصه‌های روستایی پر از دار و درخت و خوشی و ناخوشی. پوپک گلدره در طی سال‌های فعالیت هنری‌اش موفقیت‌های زیادی به دست آورد. حتی سیمرغ بلورین بهترین بازیگر زن را هم برای بازی درخشان در فیلم موج مرده، به کارگردانی ابراهیم حاتمی کیا، صاحب شد. اما از آن جایی که دنیا وفا ندارد، در روز بیست و هفتم فروردین ماه سال هشتاد و پنج، یعنی زمانی که به دوران بلوغ بازیگری‌اش رسیده بود، در اثر یک حادثه‌ی رانندگی از دنیا رفت.



۴



قصه‌های مجید سال شصت و نه هم که دیگر معرف حضورتان هست. قصه‌هایی که روایت‌گر روزهای زندگی نوجوانی‌ست به نام مجید. نوشته‌ی هوشنگ مرادی کرمانی و ساخته‌ی کیومرث پوراحمد. مهدی باقریگی، آقا مجید سیزده‌ساله‌ی آن روزها، حالا برای خودش یک پا بازیگر شده و جالب است بدانید که در سال نود و دو با شرکت در انتخابات شورای شهر اصفهان، بیش‌ترین رای را هم نصیب خود کرده است.

خب حالا می‌رسیم به اولین سال دهه‌ی هفتاد و لیلای گل پامچال. ساخته‌ی محمد علی طالبی. لیلیا دخترکی‌ست از سرزمین‌های داغ جنوب که بمباران بی‌خانه و خانواده‌اش کرده است. به پیرمردی پناه می‌برد و از او برای یافتن خواهرش در سرزمین‌های سبز شمال کمک می‌خواهد و این تازه اول ماجراست. نقش لیلای دوازده ساله‌ی آن روزها را ستاره جعفری‌ای که امروز سی و شش سال دارد، بازی کرده است. ستاره جعفری این روزها در هلند زندگی می‌کند و بعد از گل پامچال روی ماه بازیگری را بوسیده و آن را کنار گذاشته.



۵

بیابید از سال ۱۳۵۲ و فیلم‌هایی که هنوز رنگی نبودند شروع کنیم. از سازدهنی، ساخته‌ی امیر نادری. از امیرو. داستان از آن جایی شروع می‌شود که عبدلو، پسر لوس و نر جنوبی، قبول می‌کند در ازای گرفتن یک سازدهنی از دست پدرش، دوی تلخ اسهال و دل‌پیچ‌هاش را بخورد. همین سازدهنی هم بلای جان بچه‌های دیگر می‌شود. امیرو اما روز و شب کار می‌کند، به عبدلو سواری می‌دهد، برایش میمون می‌شود، به هر سازش می‌رقصد تا نفس‌هایش را کمی توی سازش بدمد. مسعود گودرزی، چهل و یک سال پیش امیرو بوده، همان قهرمان تپل و مهربان و تودل‌برویی که زیر بار زور نرفت و ساز را به دریا انداخت. او امروز مدیر مدرسه است و می‌گوید که بعد از "سازدهنی" سینما برایش جذابیتی نداشته.

رنگی زندگی کن!



بگذارید از آخرش برای تان بگویم، از آن جایی که پورا پورا به ماکوتو می‌گویم: «رنگارنگ زندگی کن، کم کم یاد می‌گیری چه رنگی، رنگ توست.» داستان، یکی از این داستان‌های معناگراست که مغز آدم را به کار می‌گیرد. روح گناه‌کاری که پیش از رفتن به دنیای پس از مرگ، فرصتی دوباره به دست می‌آورد. برای برگشت به زمین. او سر از بدن پسر چهارده ساله به نام ماکوتو کوبایاشی در اغما به سر می‌برد، در می‌آورد تا در فرصتی که به او داده شده بتواند گناهان پیشین خود را به یاد آورده و ابراز پشیمانی کند. در این سفر، روحی با نام پورا پورا به عنوان راهنما به او کمک می‌کند.

همیشه هم قرار نیست که از کارخانه‌ی تولیدات ژاپنی‌ها، چیزی شبیه فوتبالیست‌ها زاده شود تا توی دنیا سر و صدا به پا کند. «رنگارنگ» نام انیمیشنی‌ست محصول کشور جزیره‌های ریز و درشت، ساخته‌ی ایچی هارا، که یک عالمه جایزه‌ی ریز و درشت دریافت کرده، از جمله، جایزه‌ی انیمیشن عالی سی و چهارمین امین جایزه‌ی آکادمی فیلم ژاپن، شصت و پنجمین جایزه‌ی فیلم انیمیشن، جایزه‌ی فیلم ماینچی و همچنین جایزه‌ی جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم انیمیشن انیسی.